

دانش آموزان رشته فرهنگ و ادب از آغاز تا سال گذشته دستور زبانی را می‌آموختند که - بنا بر اعتقاد مؤلفین آن - با معیارهای زیان‌شناسی نوشته شده بود؛ این دستور با همه کاستی‌هایش نکته‌هایی تازه داشت. متأسفانه از یک سو به خاطر نقایص و از دیگر سو به علت مطالب تازه‌اش - که برخی همکاران بر نمی‌تافتند - مورد انتقادهای بسیار قرار گرفت تا این که مسئولین امر به جای اصلاح آن چاره را در این دیدند که گروهی دیگر را به تهیه دستور زبانی جدید گمارند. اکنون دو جلد از این دستور جدید فراوی ماست که مؤلفانی صاحب نام و صاحب نظر دارد ولی با کمال تأسف و خلاف انتظار چیزی عرضه نداشته‌اند که برای رشته فرهنگ و ادب کافی باشد. ایسن استادان گر انقدر خلاصه گونه‌ای از دستور زبان فارسی خود را که در سال ۶۳ منتشر نموده‌اند در این دو کتاب آورده‌اند که چیزی بیش از دستور زبان کلاسهای غیر فرهنگ و ادب نیست و یک بار دیگر به ایسن نتیجه می‌رسیم که نوشتن دستور زبان نباید به عهده یک یا دو نفر - هر چند استاد و صاحب نظر - گذارده شود زیرا علت تمام گرفتاری‌ها و اختلاف نظرها در همین امر است. دستور زبان را باید گروهی از ادیبان زیان‌شناس یا زیان‌شناسان ادیب و صاحب نظر بنویسند اگر جز این شد همیشه گرفتار این آشفتگی‌ها و نابسامانی‌های دستوری خواهیم بود. اینک محاسن و معایب دو کتاب مذکور از نظر تان می‌گذرد.

#### محاسن

- ۱ - مطالب این دو کتاب بسا دستورهای دوره راهنمایی و رشته‌های غیر فرهنگ و ادب دبیرستان هماهنگ است و از این نظر هدف دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی بدانگونه که در صفحه هفت شماره دوم مجله رشد ادب فارسی اشاره شده کاملاً رعایت گردیده است.
- ۲ - هر کتاب به دو بخش تقسیم گردیده که در بخش نخست مطالب سال یا سالهای گذشته یادآوری شده است و چون دستور زبان درسی است پیوسته این یادآوری‌ها لازم و مفید می‌باشد.
- ۳ - در چند مورد عیبهای دیگر دستورها اصلاح گردیده که این اصلاح در دستورهای قبلی فرهنگ و ادب نیز دیده می‌شد. از جمله وجوه افعال بدرستی سه وجه اخباری، التزامی، امری ذکر شده و فعلهای وصفی و مصدری (غیرشخصی) در ردیف وجوه نیامده است. یا مصدرها مشتق یعنی ساخته شده از بن ماضی و پسوند (سن) به حساب آمده که منطقی و درست است.

#### معایب

- ۱ - تعریف جمله پیرو در صفحه ۲ دستور سال دوم: «مفهوم از قبیل شرط و شک و آرزو و زمان را به مفهوم جمله پایه می‌افزاید.» این تعریف جامع نیست. جمله پیرو در دستور سال اول دبیرستان کاملتر

# نقدی بر دستور زبان فارسی دوم و سوم فرهنگ و ادب

جمال صدیقی دبیر دبیرستانهای اصفهان

تعریف شده و انتظار می‌رفت در اینجا ضمن یادآوری مطالب گذشته تقیصه‌ها نیز بر طرف می‌شد که چنین نشده است. مؤلفان محترم می‌دانند که جمله پیرو رکن یا جزئی از جمله پایه است و بهتر بود با چند مثال چنین تعریفی را به اثبات می‌رساندند زیرا از تعریف آنان برمی‌آید که جمله پیرو برای پایه مفهوم قیدی دارد آن هم فقط قید شرط و شک و آرزو؛ و زمان. در صورتی که این بخشی از مفهوم جمله پیرو است مثالهای زیر شاهد این مدعاست.

الف - جمله پیرو مستدلیه پایه - حیف است که توجّه نکنی. = بی‌توجهی ات حیف است.

ب - جمله پیرو مستدپایه - همیناست که نفس را تهذیب می‌کند. = همینها تهذیب کننده نفس است.

ج - جمله پیرو مفعول پایه - فهمیدم که غلط است. = غلط بودنش را فهمیدم.

د - قید یا متمم قیدی برای جمله پایه چون نیک نظر کرد، پر خویش در آن دید = هنگام نسیک نظر کردن پر خویش را در آن دید.

هر جا که گل است، خار است = در جایگاه گل خار هم هست.

ه - جمله پیرو متمم مفعولی (مفعول بواسطه) برای پایه - ترسیدم که حادثه‌ای پیش آید = از پیش آمدن حادثه ترسیدم.

و - جمله پیرو صفت برای کلمه‌ای از جمله پایه - دانش آموزی که درسخوان باشد موفق می‌شود - دانش آموز درسخوان موفق می‌شود.

ز - جمله پیرو مضاف الیه برای کلمه‌ای از جمله پایه - سخاوتی که حاتم داشت زبانزد است = سخاوت حاتم زبانزد است.

ح - جمله پیرو بدل برای کلمه‌ای از جمله پایه - سعدی که معلم ادب فارسی است، گلستان را نوشت = سعدی، معلم ادب فارسی گلستان را نوشت.

بدیهی است که صفحه دوم کتاب جای این مثالها و توضیحات نیست ولی تعریف باید جامع و مانع باشد. از طرفی جای نقش جمله‌های پیرو که یکی از بخشهای مفید دستوره‌های قبلی بود در این دستور خالی است و امید است در دستور سال چهارم این کمبود جبران شود.

۲ - صفحه ۴ دستور دوم: «جمله‌های فعلی دو رکن دارند: ۱ - نهاد ۲ - فعل.»

در اینجا فقط جمله‌هایی در نظر گرفته شده که فعل لازم دارند، در صورتی که بنا بر تعریف فعل متعدی که در صفحه ۱۲ همین کتاب آمده: «متعدی فعلی است که به مفعول نیاز دارد و بدون آن، معنی جمله را تمام نمی‌کند.» - چنین فعلی همان قدر به مفعول نیاز دارد که به فاعل؛ زیرا این مفعول غیر از قید و دیگر وابسته‌هاست که معنی افزا

هستند و می‌شود آنها را از جمله حذف نمود. پس جمله‌های فعلی به اعتبار لازم یا متعدی بودن فعل، دارای دو یا سه یا (گاه) چهار رکن هستند. ارکان جمله‌ها با توجه به فعل چنین است:

الف - احمد آمد: جمله فعلی بادو رکن (فاعل، فعل لازم)  
ب - احمد کتاب را آورد: جمله فعلی با سه رکن (فاعل، فعل متعدی یک مفعولی)

ج - احمد کتاب را از من گرفت: جمله فعلی با چهار رکن (فاعل، فعل متعدی دو مفعولی)

د - احمد دیده شد: جمله فعلی با دو رکن (نهاد مفعولی، فعل مجهول)

ه - احمد زرنگ است: جمله فعلی اسنادی با سه رکن (مستدلیه، مستند، رابطه)

توضیح: در مثال (ج) ضمیر «من» مفعول دوم است و چنانکه می‌دانیم برخی فعلهای متعدی به مفعول دوم نیازمندند به اصطلاح می‌توان گفت هم مفعول بیواسطه می‌خواهند و هم مفعول بواسطه. ناگفته پیداست که هر متممی مفعول نیست و هر فعلی به چنین متممهای مفعولی نیاز ندارد. به نظر می‌رسد کلمه‌ای را هم که برخی دستور نویسندگان تمیز نامیده‌اند همین مفعول دوم باشد. مثال: پدر و مادر فرزندشان را علی نامیدند.

علی مفعول دوم یا به اصطلاح مفعول مجرد می‌باشد. در صفحه ۹ دستور سوم مؤلفان محترم به مفعول دوم اشارتی دارند.

۳ - صفحه ۸ دستور دوم «فعل دعا که در قدیم آن را با افزودن «اد» به بن مضارع می‌ساخته‌اند...»

تعریف فعل دعا در دستور سال اول دبیرستان بهتر بیان شده بدینگونه: «در قدیم پیش از شناسه (د) در فعل سوم شخص مفرد مضارع التزامی الفی می‌افزوده‌اند، این تعریف درست‌تر و به درک مطلب نزدیکتر است. تعریف بالا اگر چه ساده است برای دانش آموز این توهم را ایجاد می‌کند که گویی «اد» پسوندی است و به بن مضارع افزوده شده و فعل دعا ساخته است.

۴ - در پاورقی صفحه ۷ دستور دوم شیوه قدیمی کاربرد ماضی نقلی و استمراری توضیح داده شده اما در صفحه ۱۳ به شکل قدیمی فعل مجهول اشاره نشده است. حال اگر این توضیحات به دستور تاریخی مربوط می‌شود پاورقی صفحه ۷ زائد است و گر نه بایستی به شیوه کاربرد فعل مجهول در قدیم نیز اشاره می‌شد.

۵ - به جای اصطلاح «عبارت فعلی» در صفحه ۱۰ دستور دوم اصطلاح (فعل گروهی) پیشنهاد می‌شود تا با نامهای قبلی (فعل ساده، فعل پیشوندی، فعل مرکب...) سازگارتر باشد.

۶ - صفحه ۱۶ دستور دوم در سطر هفتم حرف (و) باید پیش

از کلمه «آن» بیاید نه پس از آن.

۷ - صفحات (۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰) که در پایان بخش «خوانده ایم که» آمده زائد است چون در مبحث ضمیر و قید را در سال اول دبیرستان نخوانده ایم و به همین دلیل مؤلفان محترم این دو گفتار را در بخش دوم و دستور سوم یعنی بخش «نخوانده ایم» آورده اند.

۸ - صفحه ۲۴ دستور دوم «اسمی که در ساختمان آن بن فعل فارسی وجود داشته باشد مشتق است» چون بیشتر دستورنویسان تاکنون اسم یا صفت مشتق را این گونه تعریف کرده اند، تعریف بالا از نظر هماهنگی درست است اما مؤلفان از چمنند می دانند که چنین تعریفی تقلید غیر منطقی از صرف عربی است. در زبان فارسی دلیلی برای منحصر ساختن اسم و صفت مشتق به اسمها و صفتها ساخته شده از بن فعل نداریم. بنابراین اگر مشتق را به معنی عام کلمه تعریف کنیم بهتر است پس: اسم یا صفتی مشتق است که از کلمه دیگر گرفته شده باشد به عبارت دیگر اسم یا صفتی که از یک جزء معنی دار و یک وند ساخته شده مشتق می باشد. بدین طریق تمام اسمها و صفتهای پیشوندی و پسوندی مشتق خواهد بود و دلیلی نداریم که (ناله، پرستار، گریان) را مشتق بدانیم ولی (دهانه هنرور، درمسنند) را جامد بخوانیم جز این که به تعریفهای قراردادی و قراردادهای تقلیدی پایبند باشیم. انتظار می رفت مؤلفان گرامی که برخی اشتباهات را رفع کرده اند در این مورد نیز تابع عموم نمی شدند.

۹ - در صفحه ۲۶ دستور دوم ضمن برشمردن اقسام اسم مرکب، کلمات رفت و روب، بند و بست را ساخته شده از دو فعل دانسته اند که غلط است زیرا در این مورد هیچکدام از این کلمات مفهوم فعلی ندارند و بن فعلند. در همین صفحه کلمات گیرودار، زدوبند، رفت و آمد، گفتگو را ساخته شده از دو بن فعل شمرده اند و در صفحه ۴۰ همین کتاب کلمات رفت و آمد، رفت و روب و نظایر آنها را مرکب از دو بن فعل دانسته اند.

۱۰ - در صفحه ۲۴ دستور دوم «برخی از نویسندگان در نوشته های خود آن را (ات) به آخر واژه های فارسی و جز آن چون: فرمایش، گزارش نمایش... افزوده و کلمه های جمع ساخته اند، سفارشات، فرمایشات، گزارشات...

بهتر بود در همین جا اشاره می شد که جمع بستن کلمات فارسی با نشانه های زبان بیگانه غلط است تا دانش آموزان فرهنگ و ادب که در آینده پاسداران زبان و ادب فارسی خواهند بود متوجه این ساخته های ناشایانه باشند. شکی نیست که اینگونه غلطها ساخته کم میابان است و برخی از آنها تعمیم یافته تا جایی که ممکن است نویسنده ای هم به تسامح آن را به کار برده باشد. غلط، غلط است و اگر هزار نفر هم آن را به کار برند می شود هزار غلط.

۱۱ - صفحه ۲۸ دستور دوم «متهم کلمه ای است که با حرف

اضافه به فعل نسبت داده می شود» این تعریف ناقص است زیرا در ذیل همین صفحه آمده: «متهم علاوه بر فعل به صفت مخصوصاً صفت برتر نسبت داده می شود» و در صفحه ۹۵ دستور سوم نوشته شده: «حرف اضافه همیشه کلمه را وابسته و متمم فعل قرار نمی دهد، بلکه در مواردی به صفت برتر یا اسم و نظایر آنها نسبت می دهد» بنابراین تعریف جامع متمم چنین خواهد بود: متمم اسم یا ضمیری است که بوسیله حرف اضافه به کلماتی چون فعل، اسم، صفت، ضمیر نسبت داده می شود. پس متمم وابسته یا معنی افزای فعل، اسم، صفت و ضمیر می باشد.

در واقع به علت همین تعریفهای ناقص برخی اشتباهات پیش می آید و گسترش می یابد تا جایی که در بسیاری از دستورهای تقلیدی و پرسشهای امتحانی حتی امتحانات نهایی می بینیم، هر متممی را مفعول بواسطه دانسته اند. در صورتی که مفعول بواسطه متمم هست اما هر متممی مفعول بواسطه نیست. مثالهای زیر مطلب را آشکار می سازد.

الف - آشنایی با دستور - دستور متمم آشنایی یعنی متمم اسم است.

ب - یکی از بزرگان - بزرگان متمم یکی یعنی متمم ضمیر است.

ج - برتر از همه - همه متمم برتر یعنی متمم صفت تفضیلی است.

د - سخنان عاری از حقیقت - حقیقت متمم عاری یعنی متمم صفت مطلق است.

ه - به مدرسه رفتیم - مدرسه متمم فعل (متمم قیدی) و با حرف اضافه جمعاً قید مکان است.

و - از حسن پرسیدیم - حسن متمم فعل (متمم مفعولی) یعنی به اصطلاح مفعول بواسطه است.

توضیح در باره انواع متمم یکی از مباحث مهم دستوری است که متأسفانه در دو کتاب فعلی جای آن خالی است.

۱۲ - در پاورقی صفحه ۵۲ دستور دوم ترکیباتی که مضاف آنها معنی مالکیت دارد (صاحب باغ) اضافه ملکی نامیده شده که قابل بحث است. به طور کلی در باره انواع اضافه باید تحقیقات بیشتری صورت گیرد زیرا در زبان به ترکیبات بسیاری برمی خوریم که با هیچ یک از اضافاتی که در دستورها عنوان شده سازگار نیست. امید است صاحب نظران به جای تکرار مطالب بدیهی به پژوهش در این موارد بپردازند.

۱۳ - صفحه ۵۶ دستور دوم «من خود گفتم، ضمیر «خود» از جنبه بدلیت خالی نیست. توضیح آن که برخی «خود» را در چنین مواردی قید تأکید می دانند نه بدل»

«خود» در این مورد دقیقاً بدل است زیرا روی کلمه (من) اثر

کرده و تأکید نموده است و هیچ ربطی به فعل ندارد پس هر کسی آن را قید تأکید شمرده بی‌شک به خطا رفته است. در پایان صفحه ۹۷ همین کتاب به این مطلب اشاره شده است.

۱۴ - در سطر چهارم صفحه ۶۳ به جای کلمه «خواستگار» کلمه «خواستار» آمده که گویا غلط چاپی باشد.

۱۵ - در صفحه ۶۵ دستور دوم پس از مثالهایی که برای نوعی صفت فاعلی امروزی آمده، این جمله نوشته شده است:

«بالاخره بعد از بگومگوهای بسیار به نتیجه رسیدیم» در این جمله هیچ صفت فاعلی به چشم نمی‌خورد. اگر منظور کلمه «بگومگو» می‌باشد اسم مصدر است همانند «کشمکش» در صفحه ۲۶.

۱۶ - صفحه ۶۵ دستور دوم «پسوند (ار) گساهی علامت حاصل مصدر است، مانند گفتار، پندار.» واضح است که «ار» در کلمه پندار پسوند نیست و از حروف اصلی کلمه است توضیح آن که کلمه پندار بن مضارع پنداشتن است و همانند بسیاری از بنهای مضارع می‌تواند به عنوان اسم مصدر به کار رود.

۱۷ - صفحه ۶۷ دستور دوم «صفتی که با (ار) می‌آید غالباً معنی فاعلی دارد، در برخی کلمات معنی صفت مفعولی می‌دهد گرفتار، مردار»

کلمه مردار که از بن ماضی فعل لازم ساخته شده صفت فاعلی است و اگر آن را به معنی «مرده» بگیریم باز ناچار می‌شویم با توضیحی مانند توضیحاتی که در بالای صفحه ۶۸ آمده ثابت کنیم که مفعولی به جای فاعلی است بنابراین نیازی به این چرخش نیست. در مورد صفت‌هایی هم که از بن ماضی فعل لازم با پسوند (ه) ساخته می‌شوند نیازی نیست که ابتدا به ظاهر توجه کنیم و آنها را صفت مفعولی بدانیم بعد که متوجه معنی شدید بگوییم «مفعولی به جای فاعلی» وقتی کلمه معنی فاعلی دارد بدون بیج و تاب باید آن را صفت فاعلی نامید. البته توضیحات صفحه ۶۸ در این مورد مفید است.

۱۸ - در سطر آخر صفحه ۶۸ ضمن برشمردن پسوندهای نسبت به جای «انه» کلمه «اند» نوشته شده که گویا غلط چاپی است.

۱۹ - صفحه ۷۰ دستور دوم پسوند (کی) پسوند نسبت شمرده شده و کلماتی نظیر دزدکی، یواشکی... طفلکی و حیوانکی مثال زده شده است در باره کلماتی چون دزدکی و یواشکی بحثی نیست اما طفلکی و حیوانکی نمی‌توانند صفت نسبی باشند. (کی) در اینجا همان (ک) ترحم است که شکل محاوره‌ای یافته است. در گویش اصفهانی پسوند (چه) نیز در کلماتی به صورت (چی) تلفظ می‌شود مثلاً مداد کوچک را «مدادچی» و رضا کوچولو را به تصغیر یا تحقیر «رضاجچی» می‌گویند.

از طرفی مثالها در جمله نابجا آمده وقتی از صفت نسبی سخن می‌گوییم باید کلمه را در نقش صفت بیاوریم نه به صورت اسم چون

«حیوانکی خیلی ضعیف شده» یا در نقش قید مانند «خبر آمدن معلم را یواشکی به ما اطلاع داد» که هیچ کدام صفت نیستند.

۲۰ - در سطر ۱۳ صفحه ۷۶ دستور دوم کلمات «چون، مثل،

مانند» قید نامیده شده‌اند که درست نیست. این کلمات در این معنی هیچگاه قید نخواهند شد و همان طور که در دستور سال سوم آمده حرف اضافه‌اند. البته می‌توانند متمم قیدی بسازند یعنی با متمم بعد از خود جمعاً قید تشبیه شوند. مثال: او مثل شیر می‌جنگد. مثل: حرف اضافه، شیر: متمم قیدی، مثل شیر: قید تشبیه گاه نیز متممی که می‌سازند متمم فعل نیست و قید نمی‌شود. مثال: او دلی چون سنگ دارد، که سنگ متمم دل است.

در سطر ۱۲ همین صفحه کلماتی از قبیل: (به قدر، به اندازه،

همانقدر) نیز قید نامیده شده که با توجه به مثالهایی که برای آنها آمده هیچکدام قید نیستند. در مثالهای «من به قدر تو راحت طلب نیستم - فرید به اندازه فریده درسخوان است» کلمات «به قدر، به اندازه» مانند نمونه‌های صفحه ۹۶ دستور سوم حرف اضافه مرکبند و «تو و فریده» متممهای راحت طلب و درسخوان می‌باشند. (همانقدر و همان اندازه) در مثالهای «من همانقدر متأثر شدم که شما - حسن به همان اندازه باهوش است که حسین» بخشی از حروف ربط مرکب (همانقدر که، همان اندازه که) می‌باشند و با حرف (که) فاصله پیدا کرده‌اند من همانقدر متأثر شدم که شما - من همانقدر که شما متأثر شدید متأثر شدم = من به اندازه شما متأثر شدم حسن همان اندازه باهوش است که حسین - حسن همان اندازه که حسین باهوش است، باهوش است = حسن به اندازه حسین باهوش است. در جمله «او چون رستم دلیر است» نیز (چون) حرف اضافه و رستم متمم دلیر است و همانطور که گفته شد قید نیست.

۲۱ - در صفحه ۷۹ دستور دوم آمده «صفت شمارشی توزیعی که در آن معدود یا موصوف را به بخشهای برابر تقسیم می‌کنند... شاگردان سه سه نشسته‌اند» و در صفحه ۶۸ دستور سوم در جمله «همه دانش‌آموزان را من یک به یک می‌شناسم» یک به یک که عدد توزیعی است ضمیر نامیده شده که نقش قیدی گرفته. در صورتی که عدد توزیعی (سه‌سه) در مثال قبلی صفت شمارشی به حساب آمده. ظاهراً تفاوتی بین (سه‌سه) در جمله قبلی و (یک به یک) در مثال بعدی نیست و هر دو قیدند اما مثالها روشن‌تر ساخته که این اعداد، صفت شمارشی توزیعی هستند در نقش قید یا ضمیر شمارشی توزیعی نام دارند و قید می‌شوند این که چهار دسته اعداد (اصلی، ترتیبی، کسری، توزیعی) صفت شمارشی نامیده می‌شوند پذیرفتنی است اما وقتی این اعداد تنها به کار می‌روند و نقش قیدی یا یکی از نقشهای اسم را می‌گیرند ضمیر نامیدن آنها قابل بحث است بهتر این که هر جا به عنوان قید به کار رفتند همان صفت شمارشی بدانیم که مثل بسیاری از صفتها قید